

نگارش آقای احمد ترجانی زاده

معلم دانشکده ادبیات تبریز

عرفان و اشراق

از آنروز که بشر کنجگاو و هوشیار چشم بصیرت گشود و نظر بر صفحه نیلگون آسمان و این سقف بلند ساده بسیار نقش انداخت و خرامیدن این سپهر لاجوردی و گردش انجم و افلاک و طلوع مهر و ماه و عظمت و شکوه کوه پهنای دریا و صفای آب و لطافت هوا و طراوت چمن و حسن و زیبایی مناظر دلفریب و جانفزای طبیعت عقل و هوش و برار بود با کمال حیرت و دهشت سر بجیب تفکر فرو برد و در مقام جستجوی و از آفرینش و اسرار وجود بر آمد و پی افزایش علم و معرفت خویش شتیبدا است که در آن زمان کتاب طبیعت (که بزبان حکمت الهی آنرا کتاب تکوین گویند) هیچگونه نوشته و دفتری در دسترس مطالعه او نبود و تنها سرچشمه دانش و بینش وی اوراق کائنات و دفت و کنجگاوای در کتاب نفس خود و باین ترتیب سیر آفاق انفس بشر آغاز گردید تا بهرور زمان و کرور دهور در اثر تلاقی افکار و بهم پیوستن مساعی رفتگان و آیندگان و جمع آوری نتایج فکر و قریحه آنان آناری نفیس و گرانبهائی بنام کتب و رسالات حکمت

و فلسفه از ایشان در روزگار بیادگار ماند که بعدها خوشه چینان خرمن دانش ریزه خوار خوان نعمت الوان آنان گشتند و بهفاد الفضل للمتقدم همواره متقدمین بر متاخرین مزیت و افضلیت مقام استادی و معلمی یافته و تا بر فلک ماه و خورشید همت نام آنان بافتنخار و نیکی برده خواهد شد باری زمانی که فلسفه تاحدی نضج یافت و طبع حریص و مشتاق فیلسوفان در مقام کشف حقائق اشیا بر آمدند در بین مسالك مختلف فلسفی دو مسلك یاد مذهب فلسفی بوجود آمد این دو مدرسه عظیم بنام فلسفه مشائی و فلسفه اشراقی سراسر جهان علم را فرا گرفت که بعد از افلاطون و ارسطو در ایران ابن سینا رئیس مدرسه مشاء و شیخ شهاب الدین مهروردی رئیس مدرسه اشراق شناخته میشوند باری نظر گروه مشائیان در تحصیل علم همین طریق معمول و مرسوم جهان امروز است و مدار افاده و استفاده بر الفاظ و تلقین معلم میباشد اما حکمای اشراق میگویند برای کشف حقائق این وسائل کافی نیست و فقط از راه تزکیه نفس و تطهیر اخلاق و تحصیل صفای درون و پاک ساختن خانه دل از اغیار و منزله کردن آن از گردوغبار عالم ماده و شهوات نفسانی انوار علم و معرفت بر آن خواهد یافت بقول شیخ بائو ترسم نکنده شاه در وحانی روی که التماس تو بجز لذت نفسانی نیست با بقول خواجه :

مجمع دل نیست جای صحبت اغیار دیو چو بیرون رود فرشته در آید.

بهر حال باید دانست که در غالب حقائق کمیت آنگاه بشه بشر لنگ است و گذشته از آنکه بیشتر مطالب و مسائل این جهان راز سر بهر است اسامی تصور نمیرود که هنوز علم و معرفت انسانی به کنه و حقیقت هیچیک از اشیاء عالم رسیده باشد بلکه هر یک از دانشمندان و بخردان جهان بفرخور نیروی دانش و بینش خود مطالبی را در پافته و قسمتی از آثار مظاهر حقائق را بیان کرده

است و سرچشمه و مصدر این همه اختراعات عجیب و اکتشافات مهم و مفید همانا معرفت و شناسائی باآثار و ظواهر و خواص موجودات عالم بوده است نه پی بردن بحقائق آنها . اگر بگوئیم که علت اصلی توفیق و راز کامیابی دانشمندان گیتی در این چند قرن اخیر همین اکتفاء آنان بدانستن آثار و خواص بوده شاید حرف ما مقرون بحقیقت باشد علماء و حکماء باستان بیشتر گرد حقائق میگشتند و میخواستند بعلم اصلی واقف شوند و رازنهان جهان را دریابند و باین دلیل بناچار فکر آنان متوقف و دروادی طلب حیران و سرگردان میماندند و بسا که این حالت حیرت و حسرت را بصورت اشعار حکیمانه و ترنمات عارفانه جلوه گر ساخته اند در ایران بزرگترین مظهر این معنی حکیم عمر خیام است که در رباعیات فز و پر مغز خود بهترین وجه و زیباترین عبارات این افکار فیلسوفانه را پرورانیده است .

چنانکه میفرماید :

در جمع کمال شمع اصحاب شدند	آنانکه محیط فضل و آداب شدند
گفتند فسانه ای و در خواب شدند	ره زین شب تاریک نبردند برون
وین حرف معمانه تو خوانی و نه من	اسرار ازل را نه تودائی و نه من .
چون برده برافتنده تومانی و نه من	هست از پس برده گفتگوی من و تو

استاد اجل سعدی نیز در باب درک حقیقت و پی بردن بمبدأ عالم میفرماید :

در این ورطه گشتی فرو شد هزار	که پیدا نشد تخته ای برکنار
چو شبها شستم در این فکر گم	که فکرت گرفت آستینم که قم

بمذا اشاره بتصفیه روح برای ادراك معانی عالیه میکند و میگوید :

تأمّل در آئینه کنی	صفائی بتدریج حاصل کنی
--------------------	-----------------------

مگر بومی از عشق مستی کند	طلبکار عهدالستی کند
--------------------------	---------------------

سعدی معتقد است که عشق ببدأ و معرفت الهی منجر میشود
 بوحدت وجود و محبت سراسر موجودات چنانکه میگوید :
 بجهان خرم از انم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
 نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آنچه در سر سویدای بنی آدم از اوست
 و همچنین بسیاری از عرفساء و شعراء در این موضوع سخن گفته و
 اعتراف بعجز کرده‌اند و گروه بسیاری از عرفا و فلاسفه چون دست آرزو
 را از دامن مقصود کوتاه و پای استدلال و اندیشه را چوبین دیده‌اند
 ناگزیر برای درک حقیقت دست توسل و نیاز با اشراق و صفای روحی
 یازیده و گفته‌اند بوسیله علم و فکر رسیدن بحقائق امکان پذیر نیست
 و برای نیل بمراد باید روح را از کدهورتها و نفس را از آلائش
 رذایل اخلاق پاک و منزّه ساخت و ساحت دل از رنگ ظلمت ماده زدود
 تا بدون نیاز برنج تحصیل و زحمت آموزگار و منت استاد حقائق
 جهان در آئینه دل منعکس گردد و خورشید حقیقت بدرون
 خانه دل بتابد خواجه شیراز بزبانی فصیح اشاره باین معنی میکند و
 میگوید

سالهادل طلب جام از ما میکرد آنچه خود داشت زیگانه تمنامیکرد
 گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گم شدگان لب دریا میکرد
 خواجه معتقد است که درک حقیقت بهیچوجه مربوط بصحبت آموزگار
 نیست بلکه این نعمت جانپروور و این سفره بی انتظار فقط در خلوت
 بی مدعی و مدرسه عشق و صفادست میدهد خواجه بر آن است که جاذبه
 مظاهر حسن و زیبایی کسه در جهان است حرارت و نور عشق را در
 دل آدمی تولید میکند در این باب غزلی بسیار عجیب و پرمغز دارد
 و اندیشه خود را در آن بیان فرموده و فکر بشری را از ساحت حقائق
 دور و اندیشه ویرا بکلنی از این خانه ییگانه میداند .

چند بیت از غزل خواجه اینست :

در ازل پرتو عشقت ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمه عالم زد
جلوه‌ای کرد درخش دیدم ملک عشق نداشت
عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد
مدعی خواست که آید بتماشا که راز
دست غیب آمد و برسینه نامحرم زد
عقل میخواست کزان شعله چراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد

از تمام این بیانات و شواهد چنان بدست می‌آید که فلاسفه و عرفای قدیم بیشتر متوجه درك اصل حقائق و مبادی و اسرار جهان بوده‌اند و کمتر بآثار و ظواهر اشیاء توجه و عنایت خود را مبذول میداشته‌اند و از اینجا معلوم میشود که در مدرسه قدیم مشائیان پایه بحث و فحص خود را بر دلائل ذهنی و استنباطات فکری و اشرافیان برشهود و اشراق گذاشته و چندان به مشاهده و تجربه و احساس همت نگماشته‌اند و بهمین دلیل با همه حرص و ولع و شوق و ذوق و رنج و ریاضت در راه علم و حکمت دانشمندان و معلمین آن مدرسه موفق با اختراعات مادی و اکتشافات محیر العقول صورتی نشده‌اند. و چون نظریه بلند آنان همواره در اوج آسمان معالی پرواز میکردند است اندیشه خود را بسطح ماده و ظواهر اعیان و اعراض معطوف نداشته‌اند ولی بالعکس مدرسه جدید چون فکر خود را در کشف حقائق و کینه اسرار عالم وجود خسته و فرسوده نکرد و فقط ظواهر و آثار را بسطح نظر و مورد بحث و مطالعه خود قرار داد و اساس کار و برنامه خود را به مشاهده و تجربه استوار ساخت در نتیجه تا امروز موفق بر بسیاری از اختراعات و اکتشافات شگفت انگیز شده است و شاید روزی برسد که قدرت و حکومت علم و حکمت صد برابر حالا بر قوای طبیعت آشکار سازد.

دلیلیکه باید دانست که پیشینیان از لحاظ کمالات و فضائل انسانی و اخلاق حمیده از قبیل شجاعت و سخاوت و تقوی و جوانمردی و رحم و مهربانی

راستگویی عهد و پیمان و عقیده و ایمان و زهد و تقوی و خداپرستی بر مردمان امروز که بکلی منهدم در امور مادی شده‌اند رجحان و برتری داشتند باری کلیه علما و دانشمندان دنیا اعم از عارف و صوفی و فیلسوف و روحانی و غیرهم اتفاق دارند بر آنکه سعادت آدمی زاد در اخلاق نیکو و پیروی از قانون حق و عدل است و نباید انسان خود را اسیر و زبون دیو شهوت و مغلوب عفریت خود کامی نماید و از راه یزدان منحرف و پیرو اهریمن هوی و هوس گردد آری انسانی که عقلا و دانشمندان در کار آغاز و انجامش متحیر و سرگردانند و همین مقدار میدانند که صباحی چند در این سرای دودر زندگی میکنند. عاقبت در این محل کبون و فساد و کارگناه فتنه زای پر آشوب رخت سفر می‌بندد و خواه ناخواه از تمام لذائد و خوشیها چشم می‌پوشد و همه افراد آن اعم از سیاه و سفید و سرخ و زرد در حوائج زندگی و ضروریات مادی و معنوی و آثار جسمی و روحی و در نوش و نیش و لذت و الم و رنج و راحت همگی یکسان و برابرند چرا باید باهم بصلح و صفایسر نبرند و برای این چند روزه زندگانی این همه فتنه و غوغا برپا کنند و با دست خود تیشه بریشه سعادت و خوشبختی همدیگر بزنند و بعنوان مختلف از قبیل اختلاف مسلک یا نژاد یا تضاد منافع اقتصادی و صدها عنوان دیگر آتش جنک و جدال بر افروزند و ملیونها نفوس و اموال هموعان خود را که در کارخانه خلقت همه بمنزله نفس واحد هستند از بین ببرند آری چون ملل و افراد بشر از این حقایق غفلت یا تجاهل کرده‌اند و کبر و حسد و عناد و حب جاه و حرص و آزدیده حق بین را آنها بسته است رحم و مروت و عدل و انصاف و سائر فضائل انسانی را یکسو نهاده‌اند و بعلت رذایل اخلاقی علم و دانش را که سرمایه سعادت جاودانی است مورد سوء استفاده قرار داده هزاران آلات مهیب و مدهش و خطرناک برای افناء نوع و تخریب و تمدن و عمران آماده و مهیا

ساخته‌اند بقول شاعر عارف ایران سنائی غزنوی.

تو علم آموختی از حرص و اینک ترس کاندرشب

چو دزدی با چراغ آید گزیده‌تر برد کالا

بعقیده ما تا بشر در پناه خدا نرود و بدین حق تمسک نجوید روی سعادت

و آسانش را نخواهد دید قرآن کریم میفرماید. نسوالله فانسأهم انفسهم.

ایدل یا که ما پناه خدا رویم ز آنچ آستین کوتاه و دست دراز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمندم رهروی که عمل بر مجاز کرد

پایان

